یادداشت

مسئله فقدان حضور زنان در عرصه اندیشه‌ورزی

اعضای گروه «زنان و اندیشه» در یادداشتی برای «شرق» نوشته‌اند:

«کارکرد نامطلوب اشیا و نهادها معمولا به واجبه به چشم می‌آید؛ مثلا وقتی ساختار اجتماعی-اقتصادی خاصی مثل پیله اجتماعی به درستی پاسخ‌گوی نیازهایی نیست که قرار بود مرتفع کند، ما به راحتی متوجه این نقص می‌شویم و آن را صورت‌بندی می‌کنیم و اگر در حوزه قدرت‌مان باشد، به دنبال راه‌حل می‌رویم و تلاش می‌کنیم مشکل را حل کنیم؛ اما وقتی دغدغه‌مان کارکرد نامطلوب نیست، بلکه فقدان چیزی است که هیچ‌گاه نبوده است، صورت‌بندی مسئله چندان ساده نیست. عدم حضور زنان در حوزه اندیشه‌ورزی مسئله‌ای از این دست است. زنان در طول تاریخ شکل‌گیری جامعه ما هیچ‌گاه به‌طور جدی در مقام نظریه‌پرداز ظاهر نشده‌اند و اگر شده‌اند هم دیده نشده‌اند.

متأسفانه عدم حضور زنان در عرصه اندیشه‌ورزی کاملا طبیعی به نظر می‌رسد و اصولا به‌مثابه مسئله دیده و صورت‌بندی نمی‌شود. ما زنان، با وجود تحصیل در مدارج بالا، عموما جایی در ساختار دانشگاهی کشور و سهم قابل توجهی در تولید علم به‌ویژه در حوزه علوم انسانی نداریم. عاملیت زنان ایرانی در حوزه اندیشه‌ورزی همچنان به رسمیت شناخته نمی‌شود؛ حتی در جامعه روشنفکری، جنبش زنان و خواسته‌های آنان را مردان صورت‌بندی و تحلیل می‌کنند و زنان به ندرت به چنین نشست‌هایی دعوت می‌شوند.

هدف ما از تشکیل این گروه، نشان‌دادن این «غیبت» و آشکارا سخن‌گفتن درباره آن است؛ غیبتی که منشأ آثار دامنه‌دار و عمیقی در زندگی روزمره ما بوده و همچنان نیز هست. بدیهه برگزاری نشست‌های فکری با حضور تقریبا انحصاری مردان امری است معمول که به ندرت (و در سال‌های اخیر) مورد نقد قرار گرفته است. ما پس از گفت‌وگوی بسیار به این نتیجه رسیدیم که تأکید بر عاملیت زنان در حوزه نظروزی، جز با عاملیت خود زنان ممکن نیست. زنان فعال در حوزه اندیشه‌ورزی با به اشتراک گذاشتن تجربه زیسته خود با دیگران، به درک عمیق و پایدار جامعه و صورت تغییرهای پیش‌رو کمک می‌کنند. تعامل و گفت‌وگو درباره مسائل زنان، هنجارها و باورهای نه‌تنش‌شده در دهنیت افراد جامعه را به چالش می‌کشد و می‌توانیم امیدوار باشیم که ایده‌های جدید به نظریه‌های جریان‌ساز بدل شوند.

ما این گروه را بی‌هیچ پشتوانه مالی‌ای تشکیل دادیم تا فضایی هرچند کوچک را برای حضور و معرفی زنان ایرانی صاحب‌نظر در تمام حوزه‌های نظری، به‌ویژه علوم انسانی، فراهم کنیم. برای تحقق این هدف، درصدد برپایی نشست‌هایی را ترتیب دهیم تا زنان اندیشمند ایده‌های خود را مطرح کنند و درباره آنها با دیگران به بحث بنشینند.

تاکنون شش نشست برگزار کرده‌ایم؛ در سه نشست نخست، خانم ناهید عبدالی به بررسی «تکوین کفتمان حقوقی زنان از اینش از مشروطه تا پایان پهلوی اول» پرداخت، در نشست چهارم با عنوان «خمپرای غزنوی، در شناخت جایگاه و اهمیت تاریخ بیهقی»، میزبان سحرخراسانطلبی بودیم. در نشست پنجم خانم دکتر لاله قدک‌پور به مسئله «کم و کیف حضور زنان در دانشگاه؛ تناقض در کجاست؟» پرداخت و نشست ششم با سخنرانی خانم دکتر فاطمه علمدار درباره «رویای تغییر؛ گریز و شوق توأمان از منظر روان‌شناسی اجتماعی» برگزار شد.

همچنان که پیش‌تر اشاره شد، هدف این گروه برجسته‌کردن صرف کنشگری زنان در حوزه نظریه‌پردازی در تمام عرصه‌های نظری است و نه صرفا مسائل زنان. با وجود این و با توجه به اینکه زنان خود به اصلی‌ترین مسئله جامعه امروز ایران تبدیل شده‌اند، این مسئله به شکل‌های مختلف در سخنرانی‌های پیشین مطرح شده و مورد تأمل قرار گرفته است. ما برآنیم که در نشست‌های آتی از زنان نظریه‌پرداز به‌ویژه در حوزه‌هایی دعوت به عمل آوریم که حضورشان کمتر دیده شده است؛ ازجمله حقوق، اقتصاد و فلسفه. سخنرانی‌ها در کانال تلگرامی گروه آرشیو می‌شوند تا مخاطبان علاقه‌مند با ایده و فعالیت‌های گروه بیشتر آشنا شوند».

کانال زنان و اندیشه را در تلگرام به آدرس https://t.me/zanaanan- dishe1402 دنبال کنید.

مکث

کنترل کودکان در فضای مجازی

ایرنا: گستردگی فضای مجازی و تهدیدهای آن برای کودکان و نوجوانان، برنامه‌نویسان را در آن داشته تا برنامه‌های کنترلی برای کاربران زیر سن قانونی تهیه کنند تا خیال والدین از کشوقدار آنها در دنیای اینترنت کمتر شود. ایرنا فهرستی از برخی از برنامه‌های کنترل والدین که در بین کاربران در سراسر جهان محبوب هستند، معرفی کرده است:

mSpy: وقتی نوبت به مراقبت از فرزندان می‌رسد، این روزها والدین گزینه‌های زیادی دارند. یکی از این گزینه‌ها برنامه کنترل والدین mSpy است. این برنامه به والدین اجازه می‌دهد تا پیامک‌ها، تماس‌های تلفنی و موقعیت مکانی فرزندشان را ردیابی کنند. همچنین می‌توان از آن برای مسدودکردن برنامه‌ها و وب‌سایت‌های خاص استفاده کرد. mSpy یک گزینه قابل اعتماد و مقرون به صرفه برای والدینی است که می‌خواهند فعالیت‌های فرزندان خود را زیر نظر داشته باشند. استفاده از این اپلیکیشن آسان است و می‌توان آن را روی بیشتر گوشی‌های هوشمند نصب کرد. والدین همچنین می‌توانند هشدارهایی را تنظیم کنند تا در صورت تلاش فرزندشان برای دسترسی به چیزی که قرار نیست، به آنان اطلاع داده شود. اگر نگران امنیت فرزندتان هستید یا می‌خواهید مطمئن شوید که او لزوما زیادی را برای تلفن خود صرف نمی‌کند، برنامه کنترل والدین mSpy قطعا ارزش بررسی دارد.

Google Family Link: آیا می‌دانستید یک برنامه کنترل والدین از طرف Google ارائه شده است؟ بله، Google Family Link برنامه‌ای است که به والدین کمک می‌کند فعالیت آنلاین فرزندان‌شان را مدیریت کنند. این برنامه به والدین اجازه می‌دهد محدودیت‌هایی را برای برنامه‌ها و وب‌سایت‌هایی که فرزندان‌شان می‌توانند استفاده کنند، تعیین کنند و همچنین به آنها اجازه می‌دهد ببینند که فرزندان‌شان چقدر زمان صرف دستگاه‌های‌شان می‌کنند.

گزارش «شرق» از نشست «رؤیای تغییر، گریز و شوق توأمان از منظر روان‌شناسی اجتماعی» که به همت گروه «زنان و اندیشه» برگزار شد

رؤیای تغییر

مریم لطفی
خبرنگار گروه جامعه

روز شنبه نشست «رؤیای تغییر؛ گریز و شوق توأمان از منظر روان‌شناسی اجتماعی» به همت گروه «زنان و اندیشه» با حضور فاطمه علمدار، جامعه‌شناس، برگزار شد. «زنان و اندیشه» با هدف معرفی زنان اندیشمند و ایجاد بستری برای ارتباط فکری منسجم میان آنان شکل گرفته است. سبب شکل‌گیری این گروه تأمل بر این پرسش است که اساسا چه عواملی در غیبت صدای زنان در عرصه اندیشه و نظریه‌پردازی دخیل‌اند؟ چه در مخافل دانشگاهی و چه در رسانه‌های جمعی و افکار عمومی، به عقیده آنها در کام نخست لازم است تا بدیهی یا مطلوب‌بودن فضای تماما مردانه اندیشه فروپاشیده شود تا فضای نظریه‌پردازی و تحلیل مسائل مهم اجتماعی جامعه ایران مطلوب‌تر و واقعی‌تر شود. «زنان و اندیشه» با تمرکز بر غیبت صدای زنان ایران در عرصه اندیشه‌ورزی شکل گرفته و درصدد است تا با فراهم‌آوردن فضایی تازه، حضور زنان در این عرصه را پررنگ کند. اعضای این گروه معتقدند: «اگرچه کنشگری زنان در عرصه عمل بسیار جدّی است، اما کافی نیست. زنان باید در شکل‌دادن به چارچوب‌های نظری و فکری در زمینه‌های گوناگون نیز مشارکت فعال داشته باشند و صدایشان به نحو رسا شنیده شود؛ و این از دیدگاه ما با ایجاد بستری برای ارتباط و همگرایی میان زنان اندیشمند دست‌یافتنی‌تر است».

در این نشست، فاطمه علمدار از «رؤیای تغییر» به‌عنوان شوق و گریز توأمان یاد کرد؛ وضعیتی که در شرایط اجتماعی کنونی موضوعی ملموس برای همگان است؛ «ما هر رویکرد سیاسی و فرهنگی همه می‌دانیم که اوضاع فعلی جامعه در بخش‌هایی مطلوب نیست و حتی مسئولان برای تبلیغ در انتخابات هم می‌گفتند اگر می‌خواهید وضع فعلی تغییر کند، باید در انتخابات شرکت کنیم. این ایده که این وضعیت مطلوب نیست در لایه‌های فکری و فرهنگی جامعه وجود دارد. شاید بتوان گفت این ایده تنها چیزی است که همه به آن باور و در آن اشتراک نظر دارند».

او مسئله را این‌طور شرح داد: اینکه تغییری باید اتفاق بیفتد؛ «زمانی که درباره تغییر صحبت می‌کنیم باید بدانیم تلاش برای تغییر در اولین گام با سؤالی مواجه می‌شود: آیا ما اصلا امکانی در تغییر وضعیت داریم یا نه؟ این مسئله‌ای دامنه‌دار در طول تاریخ بشریت است. بنابراین اولین گام باید این باشد که رابطه بین فرد و محیط را تعریف کنیم. اینکه ما چه رابطه‌ای می‌توانیم با محیطی که در آن زندگی می‌کنیم داشته باشیم.

در نگاه زان پل سارتر، به هرحال با محدودیت‌های زنتیکی، محیطی با انواع تصادفاتی که در زندگی پیش می‌آید و مسئله بخت و اقبال روبه‌رو هستیم. به‌گفته سارتر نمی‌توانیم نقش موارد محدودکننده را در زندگی افراد انکار کنیم. نمی‌شود انکار کرد که انسان‌ها به‌هرحال در آزادی و اختیار با دارند. درحالی‌که آزادی خود پدیده‌ای مسئولیت‌آور و آشفته‌کننده است. سارتر به‌عنوان فیلسوفی اگزیستانسیال، اینها را به عنوان مسائل وجودی انسان در نظر می‌گیرد. ما برای اینکه بتوانیم آنچه را که امروز با آن دست به گریبانیم و در زندگی تجربه می‌کنیم از مطلق روان‌شناسی اجتماعی تحلیل و واکاوی کنیم، می‌توانیم از سطح خرد و درونی انسان شروع کنیم و به بعد سطح مثال کلان‌تر اجتماعی برسیم».

به‌گفته او انسان‌ها در درون خود به عنوان یک مسئله وجودی احساس می‌کنند که رؤیای آزادی دارند و می‌خواهند در زندگی انتخاب‌های آزادانه داشته باشند. اما به محض اینکه به این اجازه موقعیت اجتماعی داده می‌شود، از شرایطی قرار می‌گیرند که هیچ‌گاه هیچ امر محدودکننده‌ای وجود ندارد. بی‌نهایت دچار ترس می‌شوند؛ یعنی زانی از طرفی بسیار رؤیایی و از طرف دیگر بسیار بیزار کننده و ترسناک است.

علمدار به کتاب «حسنی و نیستی» سارتر اشاره می‌کند؛ اینکه ابدهاش در این کتاب را در همین فضا مطرح می‌کند؛ «سارتر درباره «بدباوره» صحبت می‌کند. او می‌گوید آدم‌ها در مواجهه با چنین وضعیت وجودی‌ای، به خودفریبی پناه می‌برند. یکی از اشکال خودفریبی، بدباوره‌ها هستند و برای آن اتوامی قائل می‌شود. یکی از انواع بدباوره‌ها باور به جبرگرایی است یا باور به ذات‌گرایی. یعنی چیزهای در طبیعت ما هست که امکان تغییر آنچه وجود ندارد. مثلا در حوزه زنان، زمانی کسی به من می‌گفت باید جایگاهی که در هستی برای تو به عنوان زن تعیین شده را بپذیری. یعنی جایگاهی از پیش تعیین‌شده در جهان هستی وجود دارد که می‌گوید زن در این نقطه و مرد در آن نقطه باید قرار داشته باشند. چنین نگاهی امکان هر نوع تغییر را منتفی می‌داند. این نگاه به ما می‌گوید نمی‌توانیم در مقابل قوانین و انتظارات اجتماعی بایستیم».

او در توضیحات بیشتری درباره کتاب سارتر می‌گوید: «هر جامعه‌ای به قوانین نیاز دارد و ایستادن در مقابل آن مسائلی است با بی‌نظمی. اما لازمه بسیاری از تغییراتی که در جامعه باید ایجاد شود این است که بخشی از قوانین را نقد کنیم. این نگاه ما را وارد جرأتی می‌کند که در آن به نظم می‌رسد یا محکوم به تسلیم‌شدن در برابر قانون هستیم یا آشفتگی و هرج‌ومرج. پس میان این دو، انتخاب اقلیتی است که معقولتری است. ما اختیاری برای شرایط شرایط نداریم و کاری از دستمان برنمی‌آید. نباید جراحی را حساب بدی باشیم یا احساس ضعف کنیم. این وضعیت باید تحمل شود».

به‌عقیده علمدار، در نگاه سارتر، این شکل بدباوری که در راستای خودفریبی طراحی شده باعث بروز بعضی رفتارهای اجتماعی می‌شود؛ «به‌اعتقاد او، ما وجود اینکه می‌پذیریم شرایط محدودکننده‌ای در بیرون از ما وجود دارد، به معنای این نیست که هیچ انتخابی در برابر این موقعیت‌ها نداریم و نمی‌توانیم شناختی درباره آنها به دست آوریم. در نتیجه باید در برابر این مسلمات بیرونی منفعل باشیم».

جبرگرایی دوسویه

در همین راستا، او به نکته دیگری که متعلق به آلبرت بندورا است هم اشاره و مطرح می‌کند که بندورا در کتاب «یادگیری اجتماعی» نظریه «جبرگرایی دوسویه» را عنوان کرده است. علمدار می‌گوید: «به‌گفته او، در برابر هر مرغی که جبرگرها صادقانه به ما نشان می‌دهند، اینکه افراد چطور تخم‌مرغی می‌آورند، یعنی نه جبرگراها می‌توانند قاطعانه نظر خود را اثبات کنند و نه اختیارگراها. هردو به دیواره‌هایی واضح و بدیهی برمی‌خورند که باعث می‌شود ایده آنها نتواند قاطعانه موردتایید قرار بگیرد. پس لاجرم باید بپذیریم که بخشی از زندگی خیر است و بخشی دیگر اختیار.

او این مسئله را با کمک نظریه «جبرگرایی دوسویه‌ای» این‌طور توضیح می‌دهد: انسان‌ها از طرفی می‌توانند بر محیط خود تأثیر بگذارند. یعنی محیطی بالفوه و بالفعل وجود دارد و همه انسان‌ها محیط بالقوه یکسانی دارند. درحالی‌که در عمل می‌توانند محیط خود را تحت‌تأثیر قرار دهند و بر آن نظارت داشته باشند. بنابراین رابطه‌ای دوسویه بین رفتار و محیط وجود دارد. فرد می‌تواند بر محیط خود تأثیر بگذارد و میان فرد و محیط رابطه همبستگی متقابل وجود دارد».

به‌گفته او در چنین شرایطی محیط از پیش تعیین شده نیست، بلکه رفتار می‌تواند آن را تحت تأثیر قرار دهد: «در این رابطه فرد، محیط و رفتار هریک از اجزا تأثیر و تأثری دائمی و متقابل با دیگری دارد. تغییرات از دل همین تأثیر و تأثر متقابل به وجود می‌آیند؛ بنابراین انتخاب‌های رفتاری افراد هرچند محدود به محیط است. اما محکوم به محیط نیست؛ همچنین انتخاب‌های فردی.

این نگاه بینابینی میان جبر و اختیار ازطرفی محدودیت‌های محیط را انکار نمی‌کند و از طرف دیگر در دام روان‌شناسی زرد نیز نمی‌افتد. روان‌شناسی‌ای که باور دارد بشر به هرچه بخواهد توانائست و هرکاری بخواهد می‌تواند بکند. به همین دلیل شماتت‌کننده افراد است. با این نگاه می‌پذیریم که محدودیت‌های محیطی‌ای وجود دارند. ما در جامعه‌ای متولد شده‌ایم که باید‌ها و نبایدهای تاریخی درازدامنی در آن وجود دارد. اما با وجود همه اینها، تلاش برای تغییر نیز تلاشی ساده‌لوحانه نیست».

پدیده مسئولیت

این جامعه‌شناس برسشی را طرح می‌کند: اینکه در واقعیت رفتاری چه اتفاقی برای ما می‌افتد که باعث می‌شود وضعیت‌های نامطلوب را بپذیریم و تلاش چندانی برای تغییر آنها نکنیم؟ در ادامه می‌گوید که اروپس بولوم در کتاب «روان‌درمانی اگزیستانسیال» دراین‌باره توضیحات مبسوطی داده است و به توضیحات بالوم اشاره می‌کند: «یک توضیح، موضوع اضطراب بی‌پایگی است. در کل ما من موانع درونی خودمان برای ایجاد تغییر را بشناسیم. کام بلندی برای تأثیر در رفتارهایمان و تأثیر بر محیط بیرونمان برنداشته‌ایم. شناخت این کره‌های درونی می‌تواند تأثیر بسیار بزرگی بر تغییر وضعیت اجتماعی ما داشته باشد. مسئله این است که زمانی که اصول و قوانین اجتماعی تعیین‌کننده ساختارهای زندگی ما تحلیل می‌روند و ضعیف می‌شوند، بیش از پیش با آزادی خود مواجه می‌شویم. وقتی هیچ قانون مجبورکننده‌ای وجود نداشته باشد، افراد راهی جز اینکه خود انتخاب کنند چه باید بکنند ندارند. همه ما با دوراهی‌هایی مواجه شده‌ایم که کوبیا در آن ترجیح می‌دادم‌ایم دیگران به‌جای ما انتخاب کند. مثلا زمانی که به یک مشاور مراجعه می‌کنیم، قصد داریم بار تصمیم‌گیری را بر دوش آن روان‌کاو یا مشاور بیندازیم؛ شخص که انتخاب درست را به ما نشان دهد و ما را از سردرگمی بسیار آزاردهنده انتخاب‌کردن نجات دهد».

او ادامه می‌دهد: «ما همیشه حدی از اجبار بیرونی را در زندگی خود داریم. تصور کنید در وضعیتی خیالی هیچ‌یک از این اجبارها نبود. تصمیم‌گیری و رسیدن به انتخاب‌های متفاوت و تائیرگذار بر زندگی بسیار ترسناک می‌شد. تصور این وضعیت خیالی متوجه می‌شویم که جفدر با این قوانین احساس وابستگی می‌کنیم. چرا این وضعیت ترسناک است؟ زیرا در پس نبودن قوانین مجبورکننده، پدیده مسئولیت نهفته است. یعنی اگر هیچ اجبار بیرونی برای ما نباشد، به‌معنای شخصا به‌عهده‌فردن مسئولیت‌های زندگی است: ازدواج کنم یا نه؟ طلاق بگیرم یا نه؟ فرزند داشته باشم یا نه؟ و از این قبیل. این یعنی که من شخصا در حال مدیریت‌کردن زندگی خود هستم و بنابراین مسئول همه پیامدهای آن چه منفی و چه مثبت هستم».

فاطمه علمدار توضیح می‌دهد که این اگاهی از مسئولیت باعث احساس وحشت بی‌پایگی می‌شود: «هلموت کایزر می‌گوید همه ما در حسرت خودمختاری هستیم. اما از پیامد آن که تنهایی است می‌ترسیم؛ زیرا وقتی برخلاف جبر تأثیر می‌گذارد، با شماتتی دائمی ازطرف دیگران روبه‌رو می‌شویم؛ نباید این کار را بکنی. انتخاب اشتباه است. تو به حرف هیچ‌کس توجه نمی‌کنی و... این حالت ما را در وضعیت تنهایی قرار می‌دهد. کایزر می‌گوید ما برای گریز از این پیامد ناگزیر خودمختاری که همان تنها ماندن است، ترجیح می‌دهیم آزادی خود را به قدرت‌های دیگر تقدیم کنیم. به‌گفته او، این «بیاشنه آشیل» ذاتی زندگی ما باعث می‌شود، ایجاد از طرفی خواهان آزادی است و از طرف دیگر بی‌نهایت از آزادی و مسئولیت و تنهایی بسی از آن هراس دارد.

بنابراین هرچند ما خیلی اوقات احساس می‌کنیم که وضعیت فعلی وضعیتی نامطلوب است، اما برای در مقابل آن ایستادن، با موانع و کره‌هایی درونی روبه‌رو می‌شویم. این باشنه آشیل ماست که اگر آن را بشناسیم شاید بتوانیم جنبه زیادی از شماتت‌گری شدیدی که نسبت به خود داریم را تسکین دهیم». او پرسش دیگری را نیز طرح می‌کند: اینکه افراد چطور از اجزای خود فرار می‌کنند؟ «اریک فروم در این زمینه کتابی درخشان به نام «گریز از آزادی» دارد. فروم در این کتاب از منظر روان‌شناسی اجتماعی توضیح می‌دهد که چه مکانیسم‌هایی برای فرار از آزادی و مسئولیت‌های ناگزیر آن در درون افراد وجود دارد. با خواندن این کتاب، می‌توانیم محتوای آن را با شرایط اطراف خودمان در این زمان تطبیق دهیم؛ مواردی که برای همه افراد در همه جای دنیا صادق است. اما فکر می‌کنیم که فقط درباره ما وجود دارند».

مکانیسم‌های فرار از آزادی

در ادامه مکانیسم‌های فرار از آزادی را بیان می‌کند: «یکی از آنها مکانیسم «قدرت‌گرایی» است. فروم می‌گوید افراد برای مواجه‌نشدن با آزادی خودشان و پرهیز از انتخاب‌کردن به رفتارهای خودآزارانه روی می‌آورند؛ یعنی به مازوخیسم. مازوخیست‌ها مستعدند که خود را ناتوان ببینند و معتقد باشند بر امور تسلطی ندارند و وابستگی زیاد به قدرت‌های بیرونی اعم از سرنوشت، کائنات، نهادهای قدرت و... دارند. آنها از عرض‌اندام پرهیز می‌کنند و در عوض تسلیم فرامین می‌شوند. حاضر نیستند از جملاتی مثل «من می‌خواهم...» استفاده کنند».

«این افراد در انتقاد و اتهام به خویش از سرسخت‌ترین دشمنان خود هم پیشی می‌گیرند؛» این جمله کتاب بسیار جالب است؛ اینکه افراد به حدی از خودآزاری و خودتخریبی می‌رسند که دشمن‌ترین افراد هم آن را به این ویژگی‌ها نمی‌شناسد. این احساس خودتحقیری و ناتوانی اتفاقا سیری دفاعی است در مقابل مواجهه با مسئولیت انتخاب‌کردن. به این ترتیب می‌توانند با خیال راحت، ذیل یک قدرت بیرونی، اختیار و آزادی خود را از دست بدهند».

به گفته او، آن روی سکه مازوخیسم، سادیسم است: «فروم سادیسم را نیز مکانیسمی برای فرار از آزادی می‌داند. این افراد سعی می‌کنند دیگران را به خود وابسته کنند و تسلط نامحدود بر آنها داشته باشند. فروم را استثمار و از هستی سلاقط کنند یا اینکه می‌خواهد باعث رنج دیگران شود و آنها را شرمنکسته و شرمسار بسازد. این استعدادهای سادیستی را در اینجه شکوفا می‌شوند که «من بر تو حکم می‌رانم، زیرا مصلحت تو را تشخیص می‌دهم. نفع تو این است که بدون مخالفت از من پیروی کنی». عین جنان خود، محتصربه‌فرد هستم که حق دارم انتظار داشته باشم تا دیگران به من وابسته باشند. من آن‌قدر زحمت کشیده‌ام و برای وضعیت فعلی هزینه داده‌ام که حالا حق دارم هر چیزی که می‌خواهم را از شما بگیرم».

به عقیده علمدار، پشتوانه این «من حق دارم»ها این است که چون دیگران ما را زنده‌اند، پس ما هم حق داریم دیگران را بیازاریم؛ «نتیجه فروم برای سادیسم این است که واقعه‌ای آسیب‌زا در گذشته موجب شده تا شخص سادیست بیندارد حق دارد همان آسیب را به دیگران وارد کند».

یکی دیگر از مکانیسم‌های گریز از آزادی، «تخریب» است؛ آسیب‌رساندن به خود یا دیگران. خودکشی یا دیگرکشی برای مواجه‌نشدن با مسئولیت. مکانیسم دیگر «همرنگی ماشینی» است. او می‌گوید آدم‌ها برای پرهیز از مجبورشدن به داشتن انتخابی متفاوت و مواجه‌شدن با تنهایی، ترجیح می‌دهند همرنگ جمع باشند. در بعضی از جوامع، سازمان‌های فرهنگی و اجتماعی نیز وجود دارند که به این همرنگی کمک می‌کنند. آنها افراد را تشویق به همرنگی کرده و مقابل مقابل‌های خلاقانه را می‌کنند. همرنگی در چنین جوامعی یک مکانیسم کارآمد برای افراد است».

به گفته او فردی این‌طور توضیح می‌دهد که عقاید و باورهایی از طرف سازمان‌های فرهنگی و اجتماعی به افراد القا می‌شود که افراد آنها را به عنوان باورهای خود روی‌برگردانده‌اند؛ «این افراد باورها را برای خود دوری می‌کنند؛ زیرا تفکر نقاد در آنها شکل نگرفته است. این سوبه دوم تلاش برای تغییر است. تفکر نقادانه که موجب تلاش برای ایجاد تغییر -یا وجود همه موارد تا به حال گفته‌شده- می‌شود.

تلاش برای فهم هر دو روی این سکه، یعنی اشخاصی که میل به تغییر دارند و افرادی که در تداوم وضع فعلی می‌خوشند، در سطح جامعه باعث ایجاد تساهل و مدارا می‌شود. در غیر این صورت وضعیتی متعصبانه و دوقطبی پدید می‌آید که در آن هریک از طرفین رفتار دیگری را نامعقول و غیرقابل‌توجیه می‌انگارد. اینکه ما بدانیم افراد برای ایجاد تغییر تلاش نمی‌کنند چه تفکری منطقی در خود دارند و افرادی که برای تغییر تلاش می‌کنند چه تفکری دارند و مسئله را از چه زاویه‌ای نگاه می‌کنند.

> زمانی که اصول و قوانین اجتماعی تعیین‌کننده ساختارهای زندگی ما تحلیل می‌روند و ضعیف می‌شوند، بیش از پیش با آزادی خود مواجه می‌شویم. وقتی هیچ قانون مجبورکننده‌ای وجود نداشته باشد، افراد راهی جز اینکه خود انتخاب کنند چه باید بکنند ندارند

باعث ایجاد نگاهی همدلانه‌تر بین افراد می‌شود. امروز محتاج چنین نگاهی هستیم؛ نگاهی که منجر به همسنگی و انسجام می‌شود تا از وضعیت به‌اعتمادی گسترده و خطرناک رها شود».

جامعه‌شناس با رد نگاه فروم پیش می‌برد: «فروم می‌گوید کسانی که «جبار همرنگی ماشینی» می‌شوند، کسانی هستند که تفکر نقاد ندارند؛ یعنی نمی‌توانند بین افکار حقیقی خود و افکار کاذب تفکیک و تمایز قائل شوند. اما جرا این اتفاق می‌افتد؟ ایسن ممانعت از تفکر نقاد از خردسالی آغاز می‌شود».

موضوع مهم اراده

این جامعه‌شناسی در اینجا بحث اراده را مطرح می‌کند و از کتاب «اراده‌درمانی» آتوروانک یاد می‌کند: «او معتقد است اراده تحت تأثیر شیوه‌ای که والدین برای آموزش کودک برای مواجهه با هیجانات خود پیش می‌گیرند، تکامل می‌یابد. همه ما در مرحله اولیه زندگی با هیجاناتی مواجهیم که با انتظارات جامعه سازگار نیست. والدین در این مواقع، برای کنترل‌کردن و پرهیز از انتخاب‌کردن به رفتارهای خودآزارانه روی می‌آورند؛ یعنی به مازوخیسم. مازوخیست‌ها مستعدند که خود را ناتوان ببینند و معتقد باشند بر امور تسلطی ندارند و وابستگی زیاد به قدرت‌های بیرونی اعم از سرنوشت، کائنات، نهادهای قدرت و... دارند. آنها از عرض‌اندام پرهیز می‌کنند و در عوض تسلیم فرامین می‌شوند. حاضر نیستند از جملاتی مثل «من می‌خواهم...» استفاده کنند».

«این افراد در انتقاد و اتهام به خویش از سرسخت‌ترین دشمنان خود هم پیشی می‌گیرند؛» این جمله کتاب بسیار جالب است؛ اینکه افراد به حدی از خودآزاری و خودتخریبی می‌رسند که دشمن‌ترین افراد هم آن را به این ویژگی‌ها نمی‌شناسد. این احساس خودتحقیری و ناتوانی اتفاقا سیری دفاعی است در مقابل مواجهه با مسئولیت انتخاب‌کردن. به این ترتیب می‌توانند با خیال راحت، ذیل یک قدرت بیرونی، اختیار و آزادی خود را از دست بدهند».

به گفته او، آن روی سکه مازوخیسم، سادیسم است: «فروم سادیسم را نیز مکانیسمی برای فرار از آزادی می‌داند. این افراد سعی می‌کنند دیگران را به خود وابسته کنند و تسلط نامحدود بر آنها داشته باشند. فروم را استثمار و از هستی سلاقط کنند یا اینکه می‌خواهد باعث رنج دیگران شود و آنها را شرمنکسته و شرمسار بسازد. این استعدادهای سادیستی را در اینجه شکوفا می‌شوند که «من بر تو حکم می‌رانم، زیرا مصلحت تو را تشخیص می‌دهم. نفع تو این است که بدون مخالفت از من پیروی کنی». عین جنان خود، محتصربه‌فرد هستم که حق دارم انتظار داشته باشم تا دیگران به من وابسته باشند. من آن‌قدر زحمت کشیده‌ام و برای وضعیت فعلی هزینه داده‌ام که حالا حق دارم هر چیزی که می‌خواهم را از شما بگیرم».

به عقیده علمدار، پشتوانه این «من حق دارم»ها این است که چون دیگران ما را زنده‌اند، پس ما هم حق داریم دیگران را بیازاریم؛ «نتیجه فروم برای سادیسم این است که واقعه‌ای آسیب‌زا در گذشته موجب شده تا شخص سادیست بیندارد حق دارد همان آسیب را به دیگران وارد کند».

یکی دیگر از مکانیسم‌های گریز از آزادی، «تخریب» است؛ آسیب‌رساندن به خود یا دیگران. خودکشی یا دیگرکشی برای مواجه‌نشدن با مسئولیت. مکانیسم دیگر «همرنگی ماشینی» است. او می‌گوید آدم‌ها برای پرهیز از مجبورشدن به داشتن انتخابی متفاوت و مواجه‌شدن با تنهایی، ترجیح می‌دهند همرنگ جمع باشند. در بعضی از جوامع، سازمان‌های فرهنگی و اجتماعی نیز وجود دارند که به این همرنگی کمک می‌کنند. آنها افراد را تشویق به همرنگی کرده و مقابل مقابل‌های خلاقانه را می‌کنند. همرنگی در چنین جوامعی یک مکانیسم کارآمد برای افراد است».

به گفته او فردی این‌طور توضیح می‌دهد که عقاید و باورهایی از طرف سازمان‌های فرهنگی و اجتماعی به افراد القا می‌شود که افراد آنها را به عنوان باورهای خود روی‌برگردانده‌اند؛ «این افراد باورها را برای خود دوری می‌کنند؛ زیرا تفکر نقاد در آنها شکل نگرفته است. این سوبه دوم تلاش برای تغییر است. تفکر نقادانه که موجب تلاش برای ایجاد تغییر -یا وجود همه موارد تا به حال گفته‌شده- می‌شود.

تلاش برای فهم هر دو روی این سکه، یعنی اشخاصی که میل به تغییر دارند و افرادی که در تداوم وضع فعلی می‌خوشند، در سطح جامعه باعث ایجاد تساهل و مدارا می‌شود. در غیر این صورت وضعیتی متعصبانه و دوقطبی پدید می‌آید که در آن هریک از طرفین رفتار دیگری را نامعقول و غیرقابل‌توجیه می‌انگارد. اینکه ما بدانیم افراد برای ایجاد تغییر تلاش نمی‌کنند چه تفکری منطقی در خود دارند و افرادی که برای تغییر تلاش می‌کنند چه تفکری دارند و مسئله را از چه زاویه‌ای نگاه می‌کنند.

> باور افراد به اتفاقات بسیارمهم است. وقتی کمان کنند نظام هستی طوری تعریف شده که وضعیتی که در آن هستند پایدار است، وضعیتی ازلی، ابدی و متصفانه است، طبیعتا تلاشی برای هم برای تغییر نمی‌کنند. این وضعیت بسیار متفاوت است با زمانی که باور به اتفاقات بسیارمهم است، وقتی وضعیتی که در آن هستند پایدار است، وضعیتی ازلی، ابدی و متصفانه است، طبیعتا تلاشی برای هم برای تغییر نمی‌کنند. این وضعیت بسیار متفاوت است با زمانی که باور به اتفاقات بسیارمهم است، وقتی وضعیتی که در آن قرار دارند حق آنها نیست

باعث ایجاد نگاهی همدلانه‌تر بین افراد می‌شود. امروز محتاج چنین نگاهی هستیم؛ نگاهی که منجر به همسنگی و انسجام می‌شود تا از وضعیت به‌اعتمادی گسترده و خطرناک رها شود».

جامعه‌شناس با رد نگاه فروم پیش می‌برد: «فروم می‌گوید کسانی که «جبار همرنگی ماشینی» می‌شوند، کسانی هستند که تفکر نقاد ندارند؛ یعنی نمی‌توانند بین افکار حقیقی خود و افکار کاذب تفکیک و تمایز قائل شوند. اما جرا این اتفاق می‌افتد؟ ایسن ممانعت از تفکر نقاد از خردسالی آغاز می‌شود».

موضوع مهم اراده

این جامعه‌شناسی در اینجا بحث اراده را مطرح می‌کند و از کتاب «اراده‌درمانی» آتوروانک یاد می‌کند: «او معتقد است اراده تحت تأثیر شیوه‌ای که والدین برای آموزش کودک برای مواجهه با هیجانات خود پیش می‌گیرند، تکامل می‌یابد. همه ما در مرحله اولیه زندگی با هیجاناتی مواجهیم که با انتظارات جامعه سازگار نیست. والدین در این مواقع، برای کنترل‌کردن و پرهیز از انتخاب‌کردن به رفتارهای خودآزارانه روی می‌آورند؛ یعنی به مازوخیسم. مازوخیست‌ها مستعدند که خود را ناتوان ببینند و معتقد باشند بر امور تسلطی ندارند و وابستگی زیاد به قدرت‌های بیرونی اعم از سرنوشت، کائنات، نهادهای قدرت و... دارند. آنها از عرض‌اندام پرهیز می‌کنند و در عوض تسلیم فرامین می‌شوند. حاضر نیستند از جملاتی مثل «من می‌خواهم...» استفاده کنند».

«این افراد در انتقاد و اتهام به خویش از سرسخت‌ترین دشمنان خود هم پیشی می‌گیرند؛» این جمله کتاب بسیار جالب است؛ اینکه افراد به حدی از خودآزاری و خودتخریبی می‌رسند که دشمن‌ترین افراد هم آن را به این ویژگی‌ها نمی‌شناسد. این احساس خودتحقیری و ناتوانی اتفاقا سیری دفاعی است در مقابل مواجهه با مسئولیت انتخاب‌کردن. به این ترتیب می‌توانند با خیال راحت، ذیل یک قدرت بیرونی، اختیار و آزادی خود را از دست بدهند».

به گفته او، آن روی سکه مازوخیسم، سادیسم است: «فروم سادیسم را نیز مکانیس